

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درس خارج فقه

سال تحصیلی (۱۴۰۱ - ۱۴۰۲)

مشهد مقدس

توسط استاد:

سید ابوالفضل طباطبایی اشکذری

فقه المسجد (مسجد تراز انقلاب اسلامی)

الدرس الثاني عشر: (١٤٠١/٠٨/٠٧؛ برابر با ٣ ربيع الثاني ١٤٤٤)

الباب الثاني: امكانيات المسجد

الثاني: التعليم التربوي (حول رجحان تعلم العلم) الدالة في المقام

الثاني: الاستدلال بالآخبار (خلاصة الاستدلال بالآخبار)

«من خلال عدة جلسات قد تحدثنا حول الاستدلال بالآخبار وذكرنا الطوائف المتنوعة منها وذكرنا ميزتها واشكالاتها؛

وبالنتيجة لم نحصل على صلاحيتها للدليلية وللدلالة على المدعى الا على القول بحجية الروايات التي ذكرناها ذيل الطائفة

الثانية من الروايات التي كان تدل على فضل العلم وفضل تعلمه وقد مضى آنفا.

لأنه وان ورد عنوان العالم فيها بشكل مطلق ومن دون قيد ظاهري ولفظي؛ ولكنه قد عثرنا على قرائن عديدة حاله

ومقاميه وفي بعضها لفظية، التي كانت توجب انصراف اللفظ من الاطلاق الى التقييد».

خلاصة استدلال

طی جلسات متعددی درباره‌ی استدلال به اخبار بحث نمودیم و سه طایفه از روایات را با مزایا و اشکالات آن‌ها

بیان کردیم؛ در نتیجه، صلاحیت این روایات را برای دلیلیت و دلالت بر مدعا (رجحان تعلم مطلق العلم) به دست

نیاوردیم، مگر به حجیت برخی از روایات که در ذیل طایفه دوم گفتیم که بر فضیلت علم و تعلم آن دلالت می‌کرد؛

البته آن روایات مرسل بود و اشکال سندی داشت؛ اما دلیلیت مجموع روایات را نتوانستیم ثابت کنیم، زیرا با این که

عنوان «عالم» در آن‌ها به طور مطلق و بدون قيد ظاهري و لفظی آمده بود؛ اما قرائن فراوانی از جمله؛ قرائن حالیه،

مقامیه، لفظیه، ظاهریه و خفیه را یافتیم که موجب انصراف لفظ روایات از اطلاق به تقييد می‌شد؛ یعنی از ابتدا اطلاق نداشته است.

پس خلاصه‌ی الاستدلال این است که ما نتوانستیم از آیات و روایات دلیلی بر رجحان تعلم مطلق العلم پیدا کنیم.

بررسی موضوع از نگاهی دیگر

با توجه به این که نتوانستیم از آیات و روایات دلیلی بر رجحان تعلم مطلق العلم پیدا کنیم باید نگاه و توجه دیگری به موضوع داشته باشیم و آن نگاه این است که:

«نعم لم نستطع أن نقول بدلالة الروايات كما لم نستطع أن نقول بدلالة الكتاب على المدعى.

لكن هناك نقطة مهمة لابد من الالتفات إليها في مقام الاستدلال وهي عدم العثور على ما يمنعنا من تعلم مطلق العلم أو يمنعنا من تعلم علم خارج عن الدين».

اگرچه نتوانستیم بگوییم که آیات و روایات بر رجحان تعلم مطلق العلم دلالت می‌کنند؛ اما نکته‌ی مهمی که در این جا وجود دارد و ناچاریم در مقام استدلال به آن توجه کنیم این است که در برابر عدم دلالت آیات و روایات بر مدعا، هیچ دلالتی از آیات و روایات مبنی بر منع تعلم مطلق علم یا منع یادگیری علم خارج از دین نیز نیافتیم.

«نعم قد شجعنا الأخبار على تعلم العلم الديني؛ و أما بالنسبة الى مطلق العلم فهي ساكتة!».

البته اخبار ما را بر یادگیری علم دینی تشویق کرده و درباره‌ی فراگیری مطلق علم ساکت است!

با بررسی آیات و روایات دلیلی بر رجحان تعلم مطلق العلم نیافتیم و از سویی دیگر مانع یا نهی از آنها درباره‌ی تعلم مطلق العلم نیز پیدا نکردیم و اخبار نسبت به این موضوع ساکت است.

إن قيل: «ان الأمر بالشي يقتضي النهي عن ضده! قلنا: ان مطلق تعلم العلم قسيما لتعلم العلم الديني وليس ضدا له كي

نقول باقتضاء النهي عن ضده!»

اشکال: اگر کسی اشکال کند به این که، اینجا به چه چیزی امر شده است؟ آیا روایات به یادگیری علم دینی

تشویق می کند؟ آیا مقصود از امر به «اطلب العلم» نیز همانند «طلب العلم فریضة»؛ علم دینی است؟ آیا این امر به

شیء مقتضای نهی از ضد آن هست؟ آیا اقتضای امر به یادگیری علم دین نهی از علم غیردینی می کند؛ یعنی علم

غیردینی را یاد نگیرید؟

جواب: درست است که امر به شیء مقتضای نهی از ضد آن هست؛ اما در اینجا ضد نیست، بلکه علم، به دو

قسم می شود؛ یکی مطلق العلم و دیگری علم دینی؛ دو قسم نیز نسبت به همدیگر قسیم هستند و نسبت به مقسم،

قسم هستند. علم دینی، ضد علم غیردینی (مطلق العلم) نیست تا بگوییم امر به شیء مقتضای نهی از ضد می کند؛

چراکه مفروض ما نیز از قبل همین بوده و ثابت کرده ایم که مقصود از علمی که در مطلق العلم از آن سخن گفته

می شود، علمی است که مخالفت دین با آن حاصل نشده باشد و ضدیت با دین نداشته باشد، بلکه امر، علمی است

که از خارج یاد گرفته می شود و با دین هم ضدیت ندارد.

پس فرض بر این است که بینشان ضدیت وجود نداشته باشد؛ بنابراین اینجا امر به شیء مقتضای نهی از ضد

آن نمی کند، زیرا ضدی وجود ندارد؛ یعنی سالبه به انتفاع موضوع است؛ علاوه بر این، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان

معصوم علیهم السلام در مقام تبیین و آموزش اقسام علم دیگر (علم غیردینی) در این روایات نبوده اند و منعی نیز رخ نداده

است، زیرا در مقام بیان همه ی جوانب علوم نبوده اند؛ همچنین حکم تعلم مطلق العلم نیز بیان نشده است و تنها

رجحان تعلم علم دین ثابت شده است [و آن ها نیز حکمش را تبیین کرده اند].

گاهی امام علیه السلام در مقام بیان این است که همه‌ی جوانب تعلم علم را بیان نماید؛ پس واجب است که همه را بیان کند؛ اما اگر در مقام بیان همه‌ی جوانب علوم نبود، بلکه تنها در مقام تشویق مردم بر یادگیری علم دینی بود؛ آن موضوع را روشن می‌کند و نسبت به بقیه‌ی علوم ساکت می‌ماند.

سؤال: چرا پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام متعرض قسم دیگر علم (مطلق العلم) نشده است؟

یعنی امام معصوم علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله روایاتی را بیان کرده‌اند که ما را بر آموختن علم دین تشویق کرده است و در مقام این نیز نبوده‌اند که جوانب سایر علوم را بیان کنند؛ اما سؤال این است که چرا جوانب سایر علوم را بیان نکرده‌اند؟

پاسخ این است که: برای این که عقل رجحان مطلق العلم را درک کرده و فراگیری آن را تأیید می‌نماید و مردم را برای آموختن آن تشویق می‌کند؛ اما علم دینی نیازمند تشویق دینی از لسان شارع در قرآن کریم و آیات آن دارد.

عقل، حکم به فراگیری همه‌ی علوم کرده است؛ اما علم دین و حکم به یادگیری آن از لسان شارع بیان شده است و درباره‌ی مطلق العلم سکوت کرده است.
«بناء علی ذلك» بنابراین دوباره می‌گوییم:

۱. در روایات، دلیلی بر رجحان مطلق العلم پیدا نکردیم.

۲. در روایات و آیات منعی از تعلم مطلق علم پیدا نکردیم.

۳. امام معصوم علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در مقام بیان همه‌ی جوانب نبوده‌اند، و تنها مردم را به یادگیری علم دین تشویق کرده‌اند.

۴. علت متعرض نشدن امام معصوم علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله به بیان همه‌ی جوانب علوم این بوده که عقل مطلق العلم را درک می‌کرد و حکم به یادگیری آن می‌نمود؛ از این رو، اگر جایی امام معصوم علیه السلام نسبت به مطلق علم مطلبی بیان کرده است؛ امر ایشان، امر ارشادی بوده است؛ یعنی ایشان ارشاد به حکم عقل می‌کرده است؛ بنابراین نیازمند به دلیل جدید نبوده است.

بنابراین تا اینجا به این نتیجه رسیدیم که آیات و روایات بر مدعا (رجحان تعلم مطلق العلم) دلالت نمی‌کنند. البته منعی هم از سوی شارع بیان نشده است، و گرنه ادامه بحث جایی نداشت. حال که روایات منعی نکرده و امام معصوم علیه السلام نیز در مقام بیان همه‌ی جوانب علوم نبوده است؛ بنابراین باید به سراغ استدلال به عقل رفت.

استدلال به عقل

با بررسی آیات و روایات به این نتیجه رسیدیم که دلالت آن‌ها بر مدعا ناقص و غیر کافی است؛ و استدلال به عقل برای ما باقی می‌ماند. پس باید بر رجحان تعلم مطلق العلم به عقل استدلال کنیم و ببینیم که عقل در این باره چه حکمی می‌کند؛ یعنی آیا عقل بر مدعا دلالت می‌کند یا خیر؟

همان‌طور که گفتیم، عقل مطلق العلم را درک می‌کند و به رجحان آن حکم می‌نماید؛ اما آنچه را که در استدلال به عقل باید بررسی کنیم چگونگی دلالت عقل بر مدعا است.

در ابتدای بحث گفتیم که وقتی علما بحثی را شروع می‌کنند، ابتدا به سراغ دلیل عقلی می‌روند و پس از آن به دلیل کتاب و سنت می‌پردازند؛ اما همان‌گونه که وعده داده بودیم، ما برعکس عمل کردیم؛ یعنی ابتدا به سراغ دلالت آیات و روایات رفتیم و هنگامی که از آیات و روایات دلیلی بر رجحان تعلم مطلق العلم نیافتیم، اکنون به سراغ استدلال به عقل می‌رویم. از این رو سومین دلیل بر رجحان تعلم العلم، استدلال به عقل است.

استدلال به دلیل عقل واضح است؛ هیچ شکی در راجح بودن علم نزد عقل نیست، چراکه علم، واقع را برای انسان کشف کرده و او را از ظلمت جهل به نور علم هدایت می‌کند. علم همان نوری است که راه را به انسان نشان

خارج فقه استاد طباطبائی اشکذری

می‌دهد؛ بنابراین عقل به‌طور طبیعی به رجحان «تور علی الظلمة» و «برجحان الواقع علی الخيال و التوهم» حکم می‌کند و هیچ شکی در این نیست. پس عقل به رجحان تعلم مطلق العلم حکم می‌کند.

شهید ثانی رحمته الله شبیه همین بیان را دارند و اگر خاطرتان باشد در ابتدای بحث گفتیم، ازجمله علمای قائل به رجحان تعلم مطلق العلم، شهید ثانی است که به تعلم علم فتوا داده است.^۱ استدلال شهید ثانی نیز استدلال عقلی بود که عبارت و کیفیت استدلال ایشان را در جلسه بعد بررسی خواهیم نمود.

الحسن
رجحان
موسسه علمی فرهنگی